

بررسی کتاب

«گزیده حدیقة الحقیقة»

دکتر علی اصغر حلبی

دکتر احمد علی زاده *



* گزیده حدیقة الحقیقة

* دکتر علی اصغر حلبی

* انتشارات دانشگاه پیام نور

می‌توان این دو اضافه را اضافه استعاری به حساب آورد، در ترکیب دل عقل، عقل به انسان مانند شده، اما صراحتاً کلمه انسان ذکر نشده، بلکه یکی از لوازم و ملائمت‌ها انسان (دل) ذکر شده است. مضاف‌الیه (مشبهه) به مضاف (مشبهه به) تشبیه شده اما یکی از لوازم مشبهه به ذکر گردیده است، نیز عقل که به انسان تشبیه شده، سبب گردیده، اضافه با صنعت تشخیص (جاندار انگاری) توأم باشد. در مورد عقل جان هم همین بحث صادق است.

۲. عقل اول نتیجه از صفتش

راه داده و را به معرفتش (ص ۸)

در توضیح بیت آمده: «و از اینجاست که گفته‌اند العجز عن درک الادراک ادراک» این سخن با اندکی تغییر کلام ابوبکر صدیق است. ابوبکر گفته: (العجز عن العرفان عرفان) عجز از شناسایی خداوند خود

کتاب گزیده حدیقة الحقیقة، منتخبی است از حدیقه سنایی که به گزینش و شرح استاد محترم جناب دکتر علی اصغر حلبی، تألیف شده است. این کتاب از مجموعه انتشارات دانشگاه پیام نور، در رشته زبان و ادبیات فارسی است که چاپ اول آن در بهمن‌ماه سال ۱۳۷۹ در اختیار دوستداران ادب فارسی و عمدتاً دانشجویان رشته ادبیات فارسی قرار گرفته است و از آن سال تا کنون هر سال تجدید چاپ می‌شود. نگارنده این سطور در باب کتاب مذکور ملاحظاتی دارد که در این گفتار ارائه می‌کند:

۱. دل عقل از جلال او خیره

عقل جان با کمال او تیره (ص ۸)

در توضیح بیت آمده: دل عقل (اضافه ملکی)، عقل جان (اضافه ملکی).



نوعی شناختن خداوند است. این مطلب را امانوئل کانت در کتاب انتقاد عقل نظری خود به تفصیل بیان کرده است. (شرح گلستان، دکتر محمد خزائلی، ص ۱۱۹). سعدی هم در گلستان گفته: «و واصفان حلیهٔ جمالش به تجریر منسوب که ماعر فناک حق معرفتک» عبارت ماعر فناک را هم کلام نبوی دانسته‌اند و نیز منسوب به ابوعلی سیناست که سروده:

اعتصام الوری بمعرفتک

عجز الواصفون عن صفتک

تب الینا فاننا بشر

ماعرفناک حق معرفتک

بنگرید به شرح گلستان، محمد خزائلی، ص ۱۳۱

۳- جز به حس رکیک و نفس خبیث

نکند در قدم حدیث حدیث (ص ۸)

در معنی بیت نوشته شده: «جز به دلیل حس سست و پست و نفس ناپاک شخص دربارهٔ قدم عالم سخن تازه نمی‌کند و بیان خود را تجدید نمی‌نماید». شارح حدیث دوم را تازه و جدید معنا کرده است، اما حدیث دوم به معنای چیز نوپدید است مقابل قدیم و حدیث نخستین به معنای سخن: «حدیث اول به معنی سخن و حدیث دوم به معنای حادث و بر عکس هم ممکن است» (مدرس رضوی، تعلیقات حدیقه، ص ۸۵) و نیز بنگرید به کتاب جناب دکتر اسحاق طغیانی، شرح مشکلات حدیقه سنایی، ص ۵۷. حاصل کلام و معنای بیت به نظر می‌رسد چنین باشد: انسان حادث فقط با عنایت به حس اسفل و نفس پلید خود است که در مورد قدیم بودن ذات خداوند، سخن به میان می‌آورد.

۴- با تقاضای عقل و نفس و حواس

کی توان بود کردگار شناس (ص ۹)

در شرح بیت شارح به این بیت گلشن راز شیخ محمود شبستری استناد کرده و بیت را به صورت زیر ضبط کرده است:

ز امکان می‌کند اثبات واجب

از آن حیران اندر ذات واجب

وزن مصرع دوم آشفته است. ضبط بیت مذکور در مفاتیح‌الاعجاز

فی شرح گلشن‌راز لاهیجی (با مقدمه کیوان سمیعی) چنین است:

ز امکان می‌کند اثبات واجب

وزین حیران شده در ذات واجب (ص ۷۲۸)

۵- لامکان گوی حاصل دین است

سربجنبان که جای تحسین است (ص ۳۳)

در شرح بیت شارح آورده: «و گفته‌اند حاصل معرفت یا مصحف که اصل بوده است». ضبط بیت مذکور در نسخه مرحوم مدرس رضوی چنین است.

لامکان گوی کاصل دین این است

سر بجنبان که جای تحسین است

و ضبط (حاصل) را در بیت مذکور معلوم نیست که شارح از کجا و بر چه اساسی وارد بیت کرده است؟ حتی در نسخه‌های بدل هم این کلمه (حاصل) دیده نمی‌شود.

۶- به دلیلی حواس کی شاید

گوز بر پشت قبه کی باید (ص ۳۱)

در معنی بیت آمده: «نه حواس شایسته دلیل بودن بر ذات خدای تعالی باشد و نه گردو بر روی گنبد قرار می‌تواند گرفت». مصرع دوم تمثیلی است ملموس برای درک بهتر مفهوم مصرع اول و این شیوه در شعر اکثر شاعران دیده می‌شود از جمله سنایی، نظامی و خاقانی. اوج استفاده از این شیوه را در شعر صائب تبریزی می‌بینیم که قصد صائب هم در استفاده از این اسلوب که برخی آن را اسلوب معادله می‌نامند تفهیم بهتر مطالب ذهنی و انتزاعی با مثال‌های روشن و ملموس از جهان برون بوده است مثل:

- فکر شنبه تلخ دارد جمعه اطفال را

عشرت امروز بی‌اندیشهٔ فردا خوش است

– آنچنان کز رفتن گل، خار می ماند به جا
از جوانی حسرت بسیار می ماند به جا
کامجویی غیر ناکامی ندارد حاصلی
در کف گلچین ز گلشن خار می ماند به جا

۷- به چراگاه دیو بر ز یقین

چه و چند و چرا و چون را هین (ص ۳۲)
در توضیح بیت آمده: «چراگاه دیو اضافه ملکی است» بهتر است
بگوییم چراگاه دیو اضافه استعاری است. دیو به یک چهار پا مانند شده،
اما صراحتاً خود چهار پا ذکر نشده، یکی از لوازم و ملائمت آن (چراگاه)
ذکر گردیده است. و اگر دیو را موجود خیالی و وهمی به حساب بیاوریم
این تشبیه از نوع تشبیه معقول به محسوس است. مولوی هم در شعر
خود چراگاه ستم را به کار برده:

نک بیرانیده‌ای مرغ مرا
در چراگاه ستم کم کن چرا
(مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، ص ۷۹)

۸- ز آینه روی را هنر باشد

گرچه پشتش پر از گهر باشد (ص ۸۲)

شارح در توضیح «هنر» نوشته: «شناسایی همه قوانین عملی
مربوط به یک شغل یا فن شناخت کاری همراه با ظرافت و
ریزه‌کاری‌های آن» سعدی گوید: «توانگری به هنر است نه به مال
و بزرگی به خرد است نه به سال». هنر در بیت سنایی در مفهوم
برتری اخلاقی و مناقب و خصال نیکویی است که سبب ستودگی
آدمی می‌گردد و از جمله در عبارت گلستان که پیشتر ذکر گردید در
همین مفهوم است. مرحوم خزائلی در توضیح عبارت ذکر شده گلستان
می‌نویسد: «تمثلی است که نظیر آن در گفته‌های بزرگان ادب عرب
آمده و کلماتی در همین مفهوم منسوب به علی(ع) است. الشرف بالعلم
و الادب لا بالاصل و الحسب؛ الفضیله بالادب و الکمال لا بالکثرة
المال و جلاله الاعمال» (شرح گلستان، ص ۲۴۵)

۹- باشد از مادران ما بر ما

هم حجامت نکو و هم خرما (ص ۸۲)

شارح در مصرع اول بر ما را (بر ما = نزد ما، پیش ما) خوانده است
هر چند که به این صورت نه معنی شعر به هم می‌خورد و نه وزن
آن اما به نظر می‌رسد با عنایت به قافیه مصرع دوم (خرما) در مصرع
اول هم (بَر ما) صحیح باشد یعنی از مادران ما برای ما هم حجامت

نکوست و هم خرما

۱۰- هرچه هست از بلا و عافیتی

خیر محض است و شرّ عاریتی (ص ۸۱)

در توضیح «عاریتی» آمده: «عاریت + ی وحدت» یاء در آخر
کلمه «عاریتی» صرفاً در مفهوم نسبت است و «عاریتی» صفت نسبی
است. مفهوم وحدت از یاء آخر کلمه عاریتی استنباط نمی‌شود و
«عاریتی» یعنی منسوب به عاریت.

۱۱- شعله‌ای زو و صد هزار اختر

قطره‌ای زو و صد هزار اخضر (ص ۸۲)

در توضیح بیت شارح به این بیت سعدی استناد کرده و آن را شاهد
آورده است:

عمر برف است و آفتاب تموز
اندکی ماند و خواجه غره هنوز

و بیت را چنین معنا کرده: عمر مانند برف است در برابر آفتاب تموز
– یعنی نیمه تابستان – تموز برابر با تیر ماه است نه نیمه تابستان. نام
ماه اول تابستان است و ماه دهم رومیان و در بیت سعدی هم مجاز
به علاقه جزئی است یعنی برابر با کل تابستان. برخی از شعراء و
نویسندگان تموز را به معنی فصل تابستان هم به کار برده‌اند:

خداوند فصل تموز و خزان
خداوند هر چیزی اندر جهان
(راحة‌الصدور راوندی، ص ۱)

۱۲- روی سوی جهان حی کردن

عقبه جاه زیر پی کردن (ص ۸۲)

شارح در توضیح «عقبه جاه» نوشته است: «اضافه بیانی است». می
توان «عقبه جاه» را اضافه استعاری دانست، جاه‌طلبی و مقام‌خواهی به
کوهی تشبیه شده که رسیدن به آن مستلزم گذر کردن از درّه و گردنه
کوه است. لذا کوه ذکر نشده، یکی از ملائمت کوه (عقبه = گردنه) ذکر
گردیده است و تشبیه معقول به محسوس صورت گرفته است.

۱۳- اندرین بادیه هوا و هوای

ریگ گرم است همچون آب روان (ص ۹۸)

در توضیح بیت آمده: «میان هوا و هوای جناس ناقص هست».
علمای اخیر علم بدیع جناس ناقص را به اختلاف دو کلمه متجانس
در مصوت‌های کوتاه تعریف می‌کنند مثل «می‌کنی» و «می‌کنی» در
این بیت سعدی:



خود نموده، صریحاً مستفاد می‌شود که صاحب از اهل اصفهان و از جی بوده؛ است می‌گوید:

یا اصفهان سقیة الغیث من کتب
فانت مجمع اوطاری و اوطانی
و قال ایضاً:

یا ایها الراكب المصغی الی الحدای
حییت من رائح منا و من غاد
ان جئت جی بلادی او مررت بها
فنادها قبل حط الرحل و الزاد

(چهار مقاله، تصحیح و توضیح قزوینی، ص ۱۰۷ تا ۱۰۹)

۱۵- علم را هر که نیست آماده

مثلش چون کهست و بیجاده (ص ۹۹)

شارح در مصرع دوم که (کاه) را (که = کوه) خوانده است و قید کرده است که در نسخه مرحوم مدرس رضوی هم «که» است و در تأیید این وجه (که، بیجاده) شعر زیر را از سنایی شاهد آورده‌اند:

عقل تا کوه است او را شرع نپذیرد ز عز
باز چون که گشت گردد شرع پیشش کهربا

بنده معتقدم که (که و بیجاده) صحیح است. بیجاده کاهریاست و با کاه می‌تواند متناسب باشد. در بیت اخیری هم که شارح آن را شاهد مثال آورده، غرض شاعر در مصرع دوم حاصل می‌شود که در آن (کاه و بیجاده) آمده است. سنایی (که و بیجاده) را چند بیت پیشتر از بیت مورد بحث (علم را که در حدیقه آورده است:

بد ز نیکان سلامتی نشود

که ز بیجاده قیمتی نشود

(چاپ مدرس رضوی، ص ۳۱۷)

و حاصل کلام معنی بیت چنین است: هر کس که استعداد و قابلیت فراگیری دانش را نداشته باشد دانش او را به سوی خود جذب نمی‌کند و او از دانش گرانبار و ارزشمند نمی‌شود، مثل کاه و بیجاده که کاه در مجاورت بیجاده، گرانبار و قیمتی نیست هر چند به ظاهر بیجاده

مکن تاتوانی دل خلق ریش

و گر می‌کنی می‌کنی بیخ خویش

بین دو کلمه «هوا» و «هوان» جناس زاید مذیل (ازدیاد در حرف آخر) برقرار است مثل این بیت خواجه شیراز: بیا، بیار / باده، باد.

بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است

بیار باده که بنیاد عمر بر باد است

۱۴- سنیان می زدند و من به دم‌ش

رفتم و بهر مزد هم زدمش (ص ۹۹)

در توضیح بیت آمده: «به دمش (اسم مصدر) عمل دمیدن، نفس، دم و اینجا کنایه از فریفتگی و انجام کاری از روی ناآگاهی و فریب خوردن است». با عنایت به قافیه مصرع دوم (زدمش) به نظر می‌رسد در مصرع اول هم (دمش) صحیح باشد با قرائتی که شارح کرده، آهنگ قافیه مصرع اول و دوم به هم می‌خورد که در یک مصرع قافیه (حرف روی) کسره خواهد داشت و در مصرع دوم فتنه و اختلاف مصوت کوتاه در حرف روی را شاهد خواهیم بود. در نسخه بدل هم (دم بدمش) آمده، که قرائت (دمش) و صحیح بودن آن را به ذهن نزدیک‌تر می‌کند. در مأخذ این حکایت گفتاری از صاحب بن عباد آمده و شارح او را طالقانی فرض کرده است (ف ۳۸۵ هـ ق).

مرحوم استاد علامه قزوینی در تعلیقات چهار مقاله درباره صاحب بن عباد می‌نویسد: «مقصود از طالقان، طالقان قزوین نیست بلکه از قراء اصفهان است. در هیچ موضع دیده نشد که صاحب را رازی شمرده باشند جز در تاریخ گزیده فی احدی روایتیه (طبع پاریس، ص ۱۵۸) و مشهور آن است که صاحب طالقانی بوده و در تعیین طالقان نیز خلاف است. یاقوت در معجم البلدان در ذیل طالقان و ابن‌خلکان او را از طالقان قزوین شمرده‌اند ولی ثعالبی در یتیمه‌الدهر گوید که طالقان که صاحب بدان منسوب است از قرای اصفهان است و در کتاب موسوم به محاسن اصفهان تألیف المافروخی، نیز صاحب را ضمن مشاهیر رجال اصفهان می‌شمرد. و از این ابیات که صاحب در وقت فتح جرجان سروده و در آن اظهار تحنن و تشوق به وطن

گاه را می‌ریاید. البته با ضبط (که و بیجاده) هم می‌توان بیت را معنا کرد و برای آن توجیهی قائل شد اما با عنایت به بیت (بد زنیکان ...) و تناسب گاه و بیجاده، ضبط گاه و بیجاده صحیح‌تر است.

در شرح بیت شارح سخنی آورده منسوب به خلیل بن احمد فراهیدی و تاریخ وفات او را ۱۸۱ ه. ق ضبط کرده است. خلیل بن احمد بنیانگذار نحو مکتب بصره است. تاریخ وفات او در کتب تذکره و تاریخ ادبیات به تقریب، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۵ ه. ق ضبط کرده‌اند. تاریخ ۱۸۱ ه. ق قطعاً اشتباه است. کتب معتبر تاریخ ۱۷۰، ۱۷۱ ه. ق را تأیید می‌کنند. ولادت او هم در سال ۱۰۰ ه. ق اتفاق افتاده است. برای اطلاع دقیق‌تر بنگرید به تاریخ ادبیات زبان عربی، تألیف حنا الفخوری، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ص ۵۵۵ و تاریخ ادبیات عرب، تألیف رینولدالین نیکلسون، ترجمه کیواندخت کیوانی، حواشی ضیاءالدین سجادی، ص ۱۱۵.

۱۶- ای بسا تاج و تخت مرجومان

لخت‌لخت از دعای پیر زنان (ص ۱۷۲)

در نسخه مدرس رضوی: لخت‌لخت از دعای مظلومان (ص ۵۵۷)

۱۷- ای بسا باد و بوش تکینان

تروت و مرت از دعای مسکینان (ص ۱۷۲)

در توضیح تکین آمده: «ترکی است، پهلوانان و شجاعان. ترکیب اعلام ترکی به صورت پسوند می‌آید مانند البتکین، سبکتکین». دیوان لغات التترک اثر محمود کاشغری که یکی از دقیق‌ترین مأخذ در مورد کلمات ترکی است درباره تکین مطالبی خواندنی دارد. «در اصل لغت به معنی بنده است. گفته می‌شود کمشتکین یعنی بنده نیکو رنگ مانند سیم، بنده سیمگون و الب تکین یعنی بنده چابک و جلد و قتلح تکین یعنی بنده فرخنده و مبارک. سپس این نام را برای فرزندان خاقان قرار دادند به عنوان نشانه خاص و ویژه و این نشانه با نام پرنندگان شکاری ترکیب می‌شود مانند: جغری تکین، یعنی تکینی در حمله مانند باز و جغری و کج تکین، یعنی تکینی زورمند.

بعدها این نام از بندگان و مملوکان به فرزندان افراسیاب نقل شده است زیرا ایشان بزرگ می‌داشتند پدرانشان را و هرگاه که ایشان را مخاطب قرار می‌دادند یا نامشان را در نامه می‌نوشتند یا نامه را با جمله «چنین کرد و چنان ساخت» آغاز می‌کردند، به قصد نشان دادن فروتنی و تواضع از خود و بزرگداشت پدران و آنان به مرور به این اسم

اختصاص یافتند و اما در مورد بندگان و موالی باقی ماند با چیزی که جداکننده و ممیز باشد به ظاهر از عنوان ایشان.

جمع تکین تکت است به خلاف قیاس. تکین یک درجه بالاتر از اکاست و اکا مردم زیرک و عاقل و آزموده و سالخورده از رعایا باشد. (ص ۵۰۲ - ۵۰۳)

۱۸- زین غلامان سبک یکی بگزین

که رودزی نسا چو باد برین (ص ۱۷۳)

شارح در توضیح باد صبا نوشته است: «باد برین کنایه از ابر است» در مأخذی که در اختیار این حقیر نگارنده است، این که باد برین کنایه از ابر باشد را نیافتیم. در بیشتر فرهنگ‌ها و کتب لغت باد برین را باد صبا دانسته‌اند. در فرهنگ معین آمده: «برین = بالابین، اعلی. باد برین = باد صبا (ج ۱، ص ۵۱۸) باد دمشقی، باد صبا، بادی که از شمال شرقی یا جنوب غربی بوزد. و در فرهنگ نفیسی: بادی که از شمال شرقی یا جنوب غربی بوزد.

۱۹- برکشیده برای خط و ادب

جامه از سر برون به رسم ادب (ص ۱۷۴)

در توضیح بیت آمده: «بدین صورت برای معنی بیت وجهی نیافتم و شارحان هم مطلب خشنود کننده‌ای نگفته‌اند. احتمال می‌دهم بیت به صورت زیر بوده است:

برکشیده برای حفظ ادب

جامه از سر برون به رسم ادب (عرب؟)».

در حدیقه سنایی ضبط بیت چنین است:

برکشیده برای خط و ادب

جامه از سر برون به رسم عرب

۲۰- ایها الناس روز بی شرمی ست

نوبت شوخی و کم آزر می‌ست (ص ۱۹۱)

شارح در توضیح ایها الناس نوشته است: «أی منادی است که مفرد و معرفه و مینی بر ضم است و ها مقحم است برای تنبیه و آگاهانیدن و الناس صفت أی است و الف و لام برای تعریف جنس است». برخی از علمای علم نحو معتقدند اسم بعد از «أی» اگر جامد باشد عطف بیان است و اگر مشتق باشد صفت است. الناس در اینجا به اعتبار جامد بودن عطف بیان است نه صفت. در مبادی العربیه می‌خوانیم: «تابع آن (أی) بنا بر عطف بیان اگر جامد باشد مرفوع می‌شود. مثل: «یا ایها الرجل» و اگر مشتق باشد بنا بر نعت بودن

منابع و مأخذ:

- ۱- حلبی، علی‌اصغر، ۱۳۷۹، گزیده حدیقه‌الحقیقه، تهران، انتشارات دانشگاه پیام نور.
- ۲- خزائلی، محمد، ۱۳۶۳، شرح گلستان، چاپ پنجم، تهران، سازمان انتشارات جاویدان.
- ۳- راوندی، محمدبن محمد، ۱۳۶۴، راحة‌الصدر و آية‌السرور، تصحیح محمد اقبال، با توضیحات مرحوم مجتبی مینوی، تهران، امیرکبیر.
- ۴- الشرتونی، رشید، ۱۳۷۲، مبادی‌العربیة، ج ۴، ترجمه و اقتباس از دکتر محمدجواد شریعت، تهران، اساطیر.
- ۵- صائب تبریزی، ۱۳۷۳، کلیات با مقدمه محمد عباسی، تهران، جواهری.
- ۶- طغیانی، اسحاق، ۱۳۸۱، شرح مشکلات حدیقه سنایی، اصفهان، نشر دانشگاه اصفهان.
- ۷- عقیفی، رحیم، ۱۳۷۶، فرهنگنامه شعری، تهران، سروش.
- ۸- الفاخوری، حنا، ۱۳۷۴، تاریخ ادبیات زبان عربی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، توس.
- ۹- کاشغری، محمود، ۱۳۷۵، دیوان لغات‌الترک، ترجمه و تنظیم از دکتر محمد دبیرسیاقی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۱۰- لاهیجی، شیخ‌محمد، ۱۳۷۱، مفاتیح‌الاعجاز فی شرح گلشن‌راز، با مقدمه کیوان سمیعی، تهران، سعدی.
- ۱۱- مدرس رضوی، محمدتقی، ۱۳۵۹، تصحیح و تحشیه حدیقه‌الحقیقه و شریعة‌الطریقه، تهران، دانشگاه تهران.
- _____، ۱۳۴۴، تعلیقات حدیقه‌الحقیقه، تهران، علمی.
- ۱۲- معین، محمد، ۱۳۷۱، فرهنگ فارسی، چاپ هشتم، تهران، امیرکبیر.
- ۱۳- مولوی، جلال‌الدین محمد، ۱۳۸۵، مثنوی، تصحیح رینولد الین نیکلسون، چاپ سوم، تهران، هرمس.
- ۱۴- نظامی عروضی، احمدبن عمر، بی‌تا، چهار مقاله، تصحیح محمد قزوینی، تهران، اشراقی.
- ۱۵- نفیسی، علی‌اکبر، ۲۵۳۵، فرهنگ نفیسی، تهران، خیام.
- ۱۶- نیکلسون، رینولدالین، ۱۳۶۹، تاریخ ادبیات عرب، ترجمه کیواندخت کیوانی، حواشی دکتر ضیاء‌الدین سجادی، تهران، رایزن.

مرفوع می‌شود مانند: یا ایها العالمُ

(ج ۴، ترجمه و اقتباس محمد جواد شریعت، ص ۲۴۶)

۲۱- هر که را روزگار مسخره کرد

نامش اندر میان ما سره کرد (ص ۱۹۱)

شارح مسخره کرد را مسخره آفرید، کم‌خرد و بی‌هنر ساخت، معنا کرده است. کردن در معنای آفریدن و خلق کردن نیست. از آن گذشته روزگار هم که توان آفرینندگی ندارد، خلق و آفرینش خاص خداوند متعال است. هیچ کس هم از بدو تولد مسخره و مضحکه آفریده نمی‌شود بلکه بعد از تولد متناسب با استعداد و توان و شایستگی هر فرد شخصیت او شکل می‌گیرد. فعل «کرد» در شعر سنایی فعل هم‌کرد است برای ساختن فعل مرکب و معنای شعر چنین می‌شود: هر کسی را که روزگار مایه تمسخر و مضحکه دیگران قرار داد
 ۲۲- قیمت و جاه و قدر این ایام

از قفا دان و خنده و دشنام (ص ۱۹۲)

در توضیح «قفا» آمده: «مقصود قفا خوردن است و به ضرورت مختصر شده است. «پس گردنی خوردن» جا دارد اشاره شود قفا خوردن کنایه است از خواری، مطیع شدن، با خواری رانده شدن، آسیب دیدن.

بس که قفای آسمان خوردم و یافتم ادب

تا ادب اذا السماء کوفت قفای آسمان

(خاقانی، دیوان، ص ۴۶۲)

ای طالع نگون ز تو تا کی قفا خورم

وی چرخ واژگون ز تو تا کی جفا برم

(جمال‌الدین عبدالرزاق، دیوان، ص ۲۴۰)

برای دیدن شواهد بیشتر نگاه کنید به فرهنگنامه شعری، رحیم عقیفی، ج ۳، ص ۱۹۶۶. گذشته از مواردی که ذکر گردید شارح در جای جای کتاب معنای برخی واژه‌ها و ترکیبات را هم آورده، که هیچ نیازی به توضیح آنها نیست. در اینجا به چند نمونه اشاره می‌شود: آفتاب = خورشید. سعادت = نیکبختی. زهر = سم. درمانده = عاجز، بیچاره. بازگویم = بیان کنم. کندفهم = دیر فهم و نیز کلماتی مثل خرما و سوسمار.

پی‌نوشت:

* عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور